

بدنست اوضاعیت که از خود نگاهداران باید و حسوسی از جهات لذتی که می دین طبیعت منزه باشد کور -
و جنابله علیله لذت کار ختم و بدل املاک لذتی هم قلمروی حمالیت چهارمین گاهی از این نوع است این .
شیوه آن که همچنان زوج و بیرون از همان تلقی مغرب است که همچنان فنا فیض جهان را به منظمه از کرده:

شمول اندیخ از دریم تبعیع مشتمی ای بو و می دان اف بیو هدید) بجهه (والد نشان) ۶۰۷
نمتش هم در انتجا سی مناسیس بود که (۶۰۶) شووندیه را به لشتن ای شناء ای بیه »

سخن از هیولی و صورت (ماده و قوه) بمعان آوردم و سه دفعه نظر به کرامی
(۱ - اصالت بقای ماده ۲ - اصالت بقای قوه ۳ - تبدل ماده به قوه) را که منسوب
به سه داشتمند نامی =

۱ - لاواریه آ - مایر آ - اشتن) میباشد تشریح کنیم پس نظریه خاص خود
(هم آهنگی ماده و قوه) را نیز بر آن افزوده - از بسا راز های شکرف جهان پرده
بر کردیم از قبل =

۱ - بقای شخصیت جسمانی انسان پس از مرگ ۲ - بقای صور اعمال و نیات
شخصی دولووح نفس و شهادت اعضا و جواهر آدمی همین اعمال و نیات دنیوی شخص
راد ر آخرت (ماوراء طبیعت) ۳ - تجسم اعمال و نیات بلکه تجویز کلیه اعراض طبیعت
لعله شاهنامه مبارزه (نفس - الامریک) را بدان و ای ای دنیا نه داشته باشند

بدنست ای طشیر که این نهاد مطلع این حقایق (۱ - ادرونه ای ای کار تو آن کریم و فرقان حکیم
هذا لازم است) خلقو بیرون گشته ایون که مطلع و متعال باشند = لیکن ای ای دنیا (نیزه)

در این مطلع ای ای همیشه که ای عالم (بر طولی ای ای کار) بیهوده مانند مطلع فعالی هم (که
تشریح قطبین کیفی جهان باشد) طالع بواهم مانند پیشیونده بستره و سیرا و ازتر آنکه =
بعجه ای ای هیولی و میورات موزکنگیه ای ای های شکر بیچه فان و شهادت طنزه های ای ای دنیا .
آنکه (بجهه بیکنتر قرآن) مسوق بنا ای ای هم (کنکله نهاده) نهاده هم ای ای بودند هکلیم و رب
تکریم (هکلیم) و ناطلی (شلی) هم ای ای هم (هر صفات ای ای هم) موقعم که نهادت دلخیستنیه هم ای ای هم (آمیزه) و بسا
و لشی ای ای همین (ای ای) همیشه ای ای آیه نهاده نهاده ای ای دنیا (۱ - ۲۰) دنیا تمه
لکن فعلا در باب سه اصل اصیل مذکور به همین اندازه (قلمرویه نهاده) نهاده ای ای

نهاده ای ای (ای ای) نهاده نهاده ای ای دنیا - دنیا دنیا - دنیا دنیا
(۴۳)

نگفته شده - در سن بیست و پنج سالگی (۴۵ سال پیش) که هتوزناس از سه دو انشمند نامبرده و سه اصل مذکور انتخیبه بودم - بحقیقت قریبعة خداوارد = هرسه اصل نامبرده را لازمهین حدیث نبوی مذکور (راجح به فرشته الفت) - بیرون کشیده و در قصيدة شاهد و مشهود = در شرح عوالم وجود (که ایات آن = سرلوحة بسیاری از مباحث این کتاب «دین و دانش» را تشکیل میدهد) - در سه بیت خلاصه نموده = بر شعر نظم درآوردم که =

چون توان دیند، احمد عقل آربیط آمد ملک

کرد و بال ثلج و نارش هیکلی بر پاستی ۱۱

آفرینش را بسر غامض اربی برده ای =

بینی اجساد و قوا را وحدت مبنایستی ۱۱ =

برف چون آب و بخار و کهربا و برق شد :

پس معاذ برق سوی برف در معنایستی ۱۱۱.

(ح - ق)

پنک تذکار لازم =

درست است که برخوانند کان این کتاب بسی دشوار است که = این دعوی ها مرا نیز پذیرند که = «ما - بحقیقت قریبعة خداوارد = پدون اصلاح از خطر بشه سه دانشمند نامی (لوازمه - مایر - انشین) که سه اصل کرمان = (بنقای خدا - بنقای قوه - تبدیل اده به آقوه) باشد ازینک حدیث نبوی (ص) (که ذکر شد) هرسه اصل نامبرده را استخراج نموده بودیم ۱۱۱. » او اینکه بچیزی نیست بلکه =

«فین دروح القدس لبر بیان عدد فرعاید دیگران هم بکنند آنچه میبینند » دیگر هم از لکن پچوان (بنیاری خدالی متعال) موقع فرلوسد و راز های شکرف و دیگر هم از همین سه اصل مذکور کشف شود (که هانشمندان جهان را در حل هر کدام کمیت همت لنک بوده -) این دعوی ما که اکنون قبول آن دشوار مینماید - در آن هنگام آستان خواهد تحویل ۱۱۱.

اکنونکه - باندازه کافی قطیعن کیفی جهان (حرارت و بروزت) را دانسکه و دو (۴۸).

شهر عظیم (شمس و زهریر) سرخ هیولی را شناخته اید پ بہتر آنکه این مبحث فلسفی را همین جا ختم نموده - یک دستور اخلاقی را که یک اصل مهم تربیتی را بر ما فاش میسازد نیز (ومبتنی بر اصول فلسفی سابق الذکر میباشد) از همین حدیث شریف مذکور (در شان ملک انس) بیرون کشیده - بطور اختصار بیان نمائیم (بیاری خدای متعال) در مقابل غضب حالم و رزید: تأشیر ازه الفت لگسلد :

اصل سابق الذکر - مزدوج (بعنی مثبت و منفی) بودن کلیه موجودات طبیعت که از این آیه شریفه - «سبحان الذي خلق الازواج كلها : مما ثبت الارض و عن القسمهم و معها لا يعلمون !! ». استخراج نمودیم و در تمام صحفه های طبیعت (بلور کلی) مظاهر آنرا نشان دادیم -

برای ماکشیف این راز را هم سهل نموده که گوییم -
گذشته از مزدوج بودن آیات کتاب آفاق (جهان) آیات کتاب انفس نیز در کلیه انواع حیوان (خاصه انسان) مثبت و منفی میباشند .

برای مثال - تنهایم این یک مورد که موضوع بحث ما بود کفایت میکند که بگوییم -
«منه همان شمس و زهریر آفاق = در انفس - غضب و حلم میباشد که - غضب:
مايه نفاق (فصل) یا قطب منفی حیات ، و حلم پایه و فاق (وصل) یا قطب مثبت زندگی
مح باشد ۱۱ -

پس باز هم بحکم آن ناموسی کرامی طبیعی و سنت سنیة المیه که گفتیم -
«دو قطب متماثل (اعم از آنکه هر دو مثبت باشند یا هر دو منفی) = متدافع
وقطبین متقابل (ثبت و منفی) متعجاذب میباشند - » لازم است این امر هم را تذکر
دهیم که =

اگر خدای ناکرده - شیطان جهان بوسیله نفس اهاره ایشان انسان بین دو تن
آتش بخنده را دامن زد - نباید هر دو را غفلت فرا گیرد = که هیواره با یسکنده یکر
معارضه بیشتر کنند .

بلکه اگر یکی را خون در غلیان است دیگری د لازم است که خون سرد باشد
باشد که آن دو شهیر (شمس و زهریر) فرشته الفت دو جو دو بجه آدم سریهم آزو رو -
(۱۹۶)

پس با تشکیل این قطیعین متبعاًذب = برای حفظ ناموس و داد
 «فرشته شان به دو دست دعا نگاه دارد»
 ضمناً ناگفته نهاناد که =

نه تنها اشتعال در مقابل اشتعال (غضب در برابر غضب) مایه احتراق میباشد -
 که = جهود در برابر جمود (بی مهری در مقابل بی مهری) نیز پایه جمود است !! .
 لاجرم در مقابل خونسردی (بی مهری) بیز = خوننگری (محبت) لازم است. تازندگی
 اجتماع (از نظام عامله کردن تاسیاست مدن) اداره شود .
 پس خلاصه کلام = و تبعیجه اصول نامیرده . با مقیاس علم مکانیک - این میشود
 که = اصطکاک حرکت با حرکت (غضب با غصب) حرقه و امتزاج سکون با سکون
 (بی مهری با بی مهری) وقفه است !! . **وکل محیثه مدومه فرضیه آزم**
 پس لازم اینکه =

کاهی حرکت با سکون (محبت با بی مهری) و گاه سکون با حرکت (حلم با
 غصب) مزاج یابد که (در هر حال) - چون = سکون در قلب حرکت (بشکل دینامو)
 جای کید چرخ زندگی بگردد . و تالین دینام سالم باشد =
 قهرآگر دش چرخ حیات پایدار خواهد بود !!! .

این فورمول (که ناموس طبیعت است) = نه تنها از نظام عامله تاسیاست مدن را
 اداره خواهد نمود ، بلکه برای حفظ موازنۀ سیاست مین‌ملل نیز کفايت میکند !! .
 حال آیا دانستید که =

سرخلود کتاب مین‌قرآن و جاودان بودن دین مین‌اسلام چیست !! و چرا
 باید جناب احمد مختار (رس) را عقل‌کل : ختم رسول شناخت ؟ . یا هنوز هم نه در
 صورتیکه = ملاحظه فرمودید که =

چگونه دو کلمه «شمس و زهریه » از کتاب مجید ، و دو کلمه «تلخ و نار » از
 حدیث شریف هنوز شرح ناشده سر بر فلک زد . پس اگر فرصت باقی بعنی عمر کافی میبود و
 این بیت خاتم الادباء (سعده رو) =

« مجلس تمام کشت و به آخر رسید عمر ماهیجان در اول وصف تو مانده ایم !! » .
 (۵۰)